

اصول و جلوه‌های زیبایی شناسی در قرآن کریم

(قسمت دوم)

سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

هنر و ادب

حرکتی ذهنی و انفعالی و در عین حال آگاهانه، در خیال خویش صورتی معین را نقش می‌بندد که میان عناصرش تلائم و سازگاری کامل وجود دارد و همه آن اجزا را با یکدیگر در نظر می‌گیرد و با قضاوتی جمال‌شناختی می‌گوید: «به راستی که این منظره چه زیبا است!»

پس انسان عادی، و نه هنرمند، نیز می‌تواند در چهارچوبی معین به آفرینش صورتی زیبا در ذهن خود پردازد؛ و این البته از صورتی که هنرمند می‌آفریند، متمایز است. تصویر هنری ثمره پالایش و تهذیب ماده محسوس برگرفته از طبیعت یا زندگی انسانی است و هدف این پالایش، ایجاد اثر یا انگیزندگی زیباشناختی است.^۲

قرآن کریم صوری بیانی را از جلوه‌گاه‌های طبیعی یا انسانی در نهایت اعجاز ترکیبی و با سازگاری و تناسب کامل آورده؛ آن سان که همه اجزا با یکدیگر درهم تنیده شده، پیکره‌ای واحد می‌سازند و در عین حال با روح و فضای خاص آن آیه و آهنگ کلی آن سوره سازگارند. قرآن با این تصویرگری اعجاز‌آمیز به حقیقتی بزرگ دلالت و تأکید می‌کند؛ و آن حقیقت این است که فطرت انسان با حس زیبایی‌شناسی و قدرت جمال‌یابی درآمیخته؛ و این معنای همان سخن است که اشاره نمودیم: حس زیبایی‌شناسی از پایه‌های اساسی وجود انسان است.

تاریخ هنر به ما نشان می‌دهد که همواره ارتباطی ناگسستی میان هنر و نظام اجتماعی و اقتصادی بوده و نیز هنر همیشه با فکر و ایدئولوژی آدمیان درآمیخته است. هنر و تجربه‌های هنری نیز مانند دیگر تجربه‌های بشری در دایره این ارتباط و درآمیختگی قرار داشته است.^۳

به این ترتیب، حس زیبایی‌شناسی تنها به

معنای انگیزندگی برخاسته از زیبایی نیست؛ بلکه از آن مرحله فراتر می‌رود و به درک زیباشناختانه می‌رسد و از آن نیز گذشته، به مرحله ارزش‌گذاری زیباشناختانه راه می‌یابد که در تکوین فکر و جان و خیال آدمی اثری بسزا دارد. قرآن در احیا و تربیت و تزکیه حس زیبایی‌شناسی انسان، بر تصویر خیالی و تصویر فکری همزمان تکیه می‌کند تا هم احساس را بالنده سازد و هم شعور را؛ و بدین گونه، آدمی را از جمود نجات بخشد، جمودی که هم فکر را به تحجر می‌کشد و هم احساس را به تخدیر. در نتیجه، انسان به مرتبه‌ای از حیات دست می‌یابد که از روزمرگی‌ها و شوائب زندگی مادی خالی است و در عین حال، با واقعیات حیات در ارتباط و تعامل است. این تعامل سبب نمی‌شود که او در بند ماده بماند و به اسارت مشغولیات زندگی روزانه درآید؛ بلکه او را فراتر برمی‌کشد تا هم در میدان زندگی با واقعیات کنار آید و هم زیبایی‌های نهفته در پشت این واقعیات را درک کند.

این است همان تجربه زیباشناختانه بسامان و بهنجار که در آن، انسان فقط از زیبایی لذت نمی‌برد؛ بلکه از آن پای فراتر نهاده، به مرحله تفکر ایجابی و سازنده و التزام‌آور می‌رسد تا درون خویش را دگرگون سازد و با این دگرگون‌سازی، زمینه اصلاح خود و جامعه را فراهم آورد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ أَوْلِيٍّ

خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند. چون خدا برای مردمی بدی خواهد، هیچ چیز مانع او نتواند شد و ایشان را جز خدا هیچ کارسازی نیست.

هنگامی که آیات تصویرکننده جلوه‌گاه‌های طبیعی و انسانی را در قرآن کریم می‌نگریم، چهار نکته را درمی‌یابیم که بن‌مایه حس زیبایی‌شناسی است:

- قرآن کریم به انسان فرمان می‌دهد که به ضرورت در آن جلوه‌گاه بنگرد و تدبیر ورزد؛ گویا ارزشیابی زیباشناختانه وظیفه‌ای اخلاقی و فکری است. به بیان دیگر، انسان مختار نیست که برای تفریح و گذران اوقات، به سراغ این مقوله رود؛ بلکه وظیفه دارد به زیر و بم‌های زیباشناختانه هستی پردازد و این وظیفه را خداوند بر عهده او نهاده است.

- آن جا که قرآن کریم به ضرورت فرمان می‌دهد که انسان در جلوه‌گاه‌های زیبا نظر و اندیشه و تدبیر نماید، او را از جمود و سخت‌مغزی و تحجر ذوقی و فکری رها می‌سازد. یعنی دعوت به ذوق‌ورزی در آیات جمالی خداوند، دعوت به حریت و آزاداندیشی و آزادگی فکری انسان است.

- از خلال وجوب تأمل آزادانه ذوقی انسان در آیات جمال الهی، ذوق آدمی طبیعی اخلاقی و سازنده می‌یابد که او را در مسیر توازن و هماهنگی با خویشتن برای ایفای هرگونه نقش مثبت در زندگی فردی و اجتماعی یاری می‌رساند و نیز در راه بازسازی فکری و معنوی به مدد او می‌آید.

- نه تنها با این ذوق زیباشناختانه، انسان به توازن و هماهنگی میان توانایی‌هایی حسی و عقلی‌اش دست می‌یابد، بلکه این امتیاز را به دست می‌آورد که در بازکاوی و بررسی جهان و جلوه‌هایش به دیدگاهی عمومی و کلی ناائل شود و از این رهگذر، رفتارها و برخوردها را به درستی تحلیل کند. بدین سان، دیگر انسانی تک‌ساحتی نیست؛ بلکه در فکر و شعور و حس و خیال خود، به همه جنبه‌های حیات

انتقاد، به جای خود اشخاص، از رفتارشان ایراد بگیرد.

توجه می‌یابد و رابطه کلی با همه قلمروهای حیات را از دست نمی‌نهد.
فطرت ایمان

انسان هم با عقیده زندگی می‌کند و هم برای عقیده؛ و همواره میان این دو قطب «بایه» و «برای» سیر می‌کند. در این سیر، کیان فردی با همه جلوه‌های دقیقش و نیز کیان اجتماعی با همه نمودهایش تجلی می‌یابد. هیچ انسانی در هیچ جای این جهان پهناور نیست که با عقیده زندگی نکند. هر اندیشه و باور و خیال و تصویری که در ذهن او نقش می‌بندد و رابطه وی با خودش و دیگران و جهان را تعیین می‌کند، برگرفته از اعتقاد او است. البته مراد ما از اعتقاد، باورهای اجتماعی و سیاسی نیست؛ زیرا هیچ نظام سیاسی یا اجتماعی نمی‌تواند جای دین را برای انسان پر کند. آن چه نیاز روح و فطرت انسان را برای همیشه پاسخ می‌دهد، دین است؛ حال آن که برترین نظام‌های سیاسی و اجتماعی عمرشان از حد اکثر چند دهه تجاوز نمی‌کند و نمی‌توانند آن جای خالی را همواره پر نمایند. کجاست چنین نظامی که حیات جاودانه داشته باشد و بتواند همه موانع را کنار نهد و همواره دوام آورده باشد؟

نظام‌های انسانی برخاسته از ضرورت‌هایی هستند که منطبق حرکت و حیات انسان ایجاب می‌کند و از ذات زندگی بشر برمی‌خیزند؛ اما از آن جا که این منطبق در طول زمان دستخوش دگرگونی‌های گوناگون می‌شود، هرگز عمر این نظام‌ها چندان طولانی نیست و با سپری شدن یک یا دو نسل از آدمیان، این نظام‌ها هم دستخوش اضمحلال یا تغییر می‌گردند. پس هیچگاه این‌ها نتوانسته‌اند جای خالی دین را برای بشر پر کنند.

همین سخن که درباره نظام‌های سیاسی و اجتماعی گفته شد، در باب سنت‌ها و آیین‌های بشری نیز صادق است. آن چه مردم میان خود قرارداد می‌بندند و به عنوان عرف اخلاقی و فرهنگی برمی‌نهند و سپس ذوق و ذائقه‌ای که بر پایه آن پدیدار می‌شود، همگی در تحول و تغییرند و هرگز نمی‌توانند جای دین را پر کنند. البته این‌ها به جای خود محترم و نقش‌آفرین هستند و در طول دوره حیات و حضور خویش با دین و عقیده انسان تعامل می‌کنند و

وجودشان بسیار مغتنم و لازم است؛ اما جای دین را نمی‌گیرند.

اعتقاد و باور دینی عبارت است از شعوری وجدانی که انسان بدون پیچیدگی و سختی آن را درک می‌کند و ضمناً با خواب‌آلودگی و توهم همراه نیست. این باور عمیق، بنابر فطرتی است که مقتضای منطبق پیدایش هستی، چه رسد به منطبق پیدایش انسان، است. فطرت ایمان به خدا، چیزی نیست جز فطرتی جاودانه که از ابد تا از ازل، در ورای شکل‌ها و رنگ‌ها، جلوه می‌کند.

ما از فطرت ایمان به خداوند سخن می‌گوییم، و نه غریزه ایمان به خدا؛ زیرا غریزه چیزی نیست جز جمود بر انگیزه‌هایی که نمی‌توان از شیوه معین و مرسوم آن بیرون رفت و سرپیچید، اما فطرت ایمان رنگی دیگر دارد و شعوری است زنده و بیدار و متعالی که طبیعتش چنین است که دست انسان را بگیرد و از نردبان عروج و کمال بالا ببرد و به اوج پاکی و پیراستگی برساند.

در این جای سؤال همواره در میان است: آیا فطرت ایمان یکباره به انسان بخشیده شده یا رفته رفته و به تدریج همانند تحول در ابزارها و وسایل زندگی، شکل آن رو به تغییر و تکامل نهاده است؟ پژوهشگران در زمینه تطبیق ادیان، به این پرسش پاسخ‌هایی داده‌اند. برخی معتقدند که عقیده دینی نیز همانند هر پدیده اجتماعی دچار تطور و تکامل گشته و اکتشاف‌ها و ابداعات علمی و اندیشه‌ای، سهمی بزرگ در این زمینه هم داشته است. آنان برای اثبات این سخن خویش، نمونه‌هایی تاریخی از ادیان بت‌پرستانه قدیم در سرزمین‌هایی همچون مصر و یونان و بابل و هند را مثال می‌آورند.

در تحلیل این دیدگاه باید گفت: اصل منطبق هستی، اقتضای ایمان به خدای یگانه را دارد. هیچ پیامبری در درازای تاریخ نبوده که مردم را به توحید فرخواند. نوح، پیامبر بزرگ خدا، به مردمش همین را می‌گفت:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

نوح را بر قومش به رسالت فرستادیم. گفت: ای قوم من، الله را پرستید، شما را خدایی جز

او نیست، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.

هود نیز چنین می‌کرد:
وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ^۲

و بر قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من، الله را پرستید که شما را جز او خدایی نیست، و چرا نمی‌پرهیزید؟

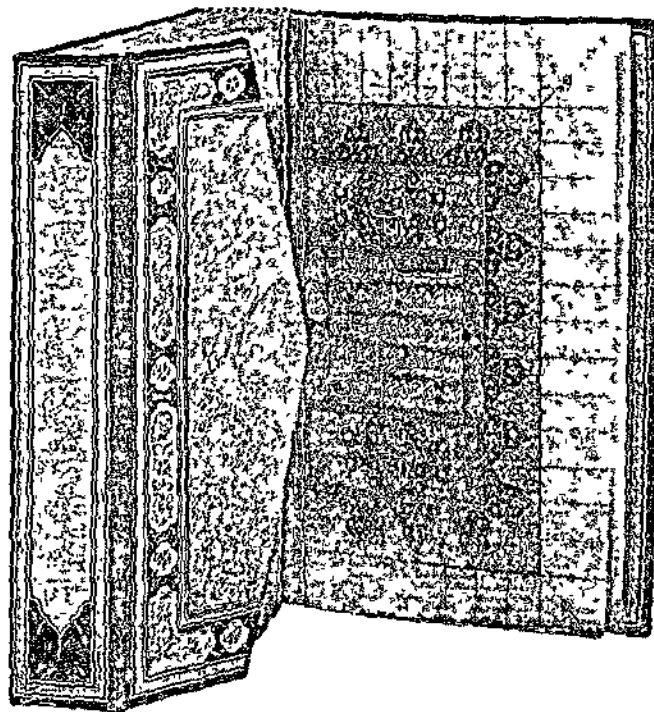
همین سخن را صالح نیز پی گرفت:
وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ آيَتِهِمْ^۳

بر قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من، الله را پرستید، شما را هیچ خدایی جز او نیست، از جانب خدا برای شما نشانه‌ای آشکار آمد.

اگر فطرت ایمان به خداوند یگانه در ذات بشر نهفته نبود و از همان آغاز با نهاد انسان سرشته نشده بود، هرگز جا نداشت که همه پیامبران الهی مردم را به توحید فراخوانند. همین باور تا هنگام نزول قرآن که خاتم کتاب‌های آسمانی است، ادامه می‌یابد و همچنان مردم به پرستش خداوند یگانه فراخوانده می‌شوند. با این نگرش، می‌توان دریافت که اصل اعتقاد توحیدی در معرض تطور و دگرگونی نبوده است. کافی است در وضع مردم عرب در روزگار نزول قرآن کریم بنگریم. آن مردم در طراز و مرتبه‌ای از پیشرفتگی قرار نداشتند که سزاوار فراخوانده شدن به توحید باشند؛ مگر آن که بپذیریم دعوت به توحید، ارتباطی به ترقی یا تنزل مدنی جوامع ندارد. آن مردم اساساً از توسعه مدنی برخوردار نبودند و از لحاظ فکری و فلسفی جایگاهی درخور نداشتند تا شایسته دعوت توحیدی گردند. در شبه جزیره عربی آن روزگار، همه گونه زشتی و فساد و تباهی و پلیدی در اوج خود دیده می‌شد و در سوی دیگر، گرایش‌های دینی دیگر، همانند یهودیت و مسیحیت و صائیه‌گری، حضور داشت. پس چنین نبود که انتظار رود این مردم عقیده درست را بازشناسند و به این دلیل، به آن بگردند. اما قرآن کریم به انتظار نشست تا آن مردم به بلوغ فکری و تطور اجتماعی برسند

گرفته بر کناره رودهای بزرگ، از این دست بودند.

با این بررسی کوتاه، اکنون این پرسش باقی می‌ماند: آیا ادیان مشرکانه توانستند نیازهای روحی انسان را برآورند و او را اغنا نمایند؟ آیا توانستند وی را به حقیقت نفس و دانش رهنمون گردند؟ آیا او را در هنگامه‌های اسیر شدن به دام اضطراب‌های نفسانی، نجات بخشیدند؟ آیا در عرصه‌های دچار شدن به فریب و نیرنگ، دستش را گرفتند و از دام نیرنگ‌ها بر حذرش داشتند؟



حقیقت این است که هیچ یک از ادیان غیر توحیدی نتوانستند این کارها را انجام دهند و حتی کم‌تر از این کارها نیز از دست‌شان برنیامد. اگر این ادیان بارقه‌ای از یقین در دل پیروان‌شان برمی‌آفریند، این گونه بر باد فنا نمی‌شدند و از یادها نمی‌رفتند. یادی که از این ادیان بر جای مانده، تنها

آثار احساسات وطن‌دوستانه و نوستالژیک و میراث‌خواهانه است، نه از سر اعتقاد و باور و یقین و طمأنینه. افکار مشرکانه، خواه در تمدن‌های شرق و خواه غرب جهان، انحرافی از فطرت ایمان توحیدی بوده‌اند و حتی اگر اعضاری دیگر نیز امتداد می‌یافتند، باز همین سخن درباره آن‌ها صادق بود.

پی‌نوشت:

۱. شار لالو: مبادی علم الجمال، ص ۲۵.
۲. امیره حلمی مطر: مقدمه فی علم الجمال، ص ۱۳.
۳. مقدمه فی علم الجمال، ص ۲۳.
۴. همان، ص ۶۶.
۵. رعد، آیه ۱۱.
۶. اعراف، آیه ۵۹.
۷. اعراف، آیه ۶۵.
۸. اعراف، آیه ۷۳.

و آن گاه، رسالت پیامبر(ص) را بپذیرند. قرآن کتابی است سراسر اعجاز بیانی و فکری و هنری و تشریحی. اگر بنا بود آن مردم به حلدی از آمادگی برسند که شایسته دریافت چنین سخن اعجازینی شوند، هرگز نباید قرآن بر ایشان یا هیچ امتی نازل می‌گشت؛ اما حقیقت این است که قرآن بر فطرت ایمانی ایشان فرود آمد که خود، از معجزات بزرگ خداوند است.

برخی می‌پرسند: «اگر چنین است، پس دیانت‌های مشرکانه در مصر و یونان و بابل و هند و چین چه می‌کرده است؟ چرا آن دین‌ها از روزگاران کهن تا امروز برجای مانده و مقاومت کرده‌اند و آیین‌های اجتماعی و سیاسی‌شان تا این روزگار باقی مانده است؟ از میان پیروان این ادیان، نایفه‌هایی در فلسفه و هنر و سیاست برخاسته‌اند. پس فطرت ایمان در طول این سه هزار سال کجا بوده است؟»

در پاسخ باید گفت: «در طول این مدت، ارسال پیامبران خداوند برای راهنمایی مردم ادامه داشت تا به پیامبر خاتم رسید؛ و اما آن دیانت‌های مشرکانه از پی هم آمدند و رفتند و اکنون نام و نشانی از بسیاری از آن‌ها برجای نمانده و از برخی نیز تنها نامی بر جای مانده و یا نام خدایان بزرگ‌شان در کتاب‌ها ثبت گشته است. حتی از آداب و عبادات و رسوم آنان نیز اثری برجای نمانده است. تنها چیزی که اکنون از بسیاری از آن ادیان بر جای مانده، همان است که به نام اساطیر از آن‌ها تعبیر می‌کنیم.»

البته فلاسفه یونان معمولاً از بیم قدرت‌های مسلط آن روزگاران، در برابر این دیانات سخن صریحی نگفته‌اند؛ اما همان فطرت ایمانی‌شان آنان را از تسلیم در برابر شرک و پذیرفتن عقاید مشرکانه باز می‌داشت. سرزمین مصر که برخی آن را زادگاه و بومگاه این گونه ادیان برمی‌شمرند، نزدیک‌ترین سرزمین به فطرت راستین ایمانی است و پدر پیامبران، حضرت ابراهیم(ع) و شماری از نسل او، از این سرزمین دیدار کردند. نیز موسی(ع) برهه‌ای از زمان را در آن جای زیست و مردم را به عبادت خداوند فراخواند؛ اما نیروی مادی کاهنان قوی‌تر از نیروی پیامبران و پیروانشان بود و قدرت‌های حاکم به مردم رخصت ندادند تا از این فطرت الاهی پیروی کنند. تقریباً همه تمدن‌های شکل

اعتقاد انتقاد اگر پیش از اندازه شدید و جدی نباشد، بهتر روی اشخاص تأثیر می‌گذارد.